



گسترش روزافزون اعتصابات و اعتراضات در فرانسه

ناصر - پاریس



پنجمین روز اعتصاب و تظاهرات خیابانی بنا به گزارشات سندیکاهاى فرانسوى با شرکت سه میلیون نفر در ۲۵۰ راهپیمایی در سراسر فرانسه همراه بود.

بقیه در صفحه 7

سیل ویرانگری بنام حذف یارانه ها تهاجم رژیم به معیشت مردم را در هم بشکنیم!

تقی روزبه



سیاستی را که محتوای واقعی آن آزادسازی قیمت ها و بازارکان اصلی سیاست های نئولیبرالیستی است، دست اندرکاران رژیم اصرار دارند که با عنوان غلط اندازه‌دهندسازی یارانه ها و اصلاحات اقتصادی بکارگیرند تا بهتر بتوانند محتوای واقعی و فلاکت آفرین آن را پنهان سازند. هدف عمده درگام نخست حذف یارانه حامل های انرژی است که دولت آن را تحت عنوان سالم سازی اقتصاد و قطع وابستگی دولت به درآمدهای نفت تبلیغ می کند. این واقعیتی است که درآمدهای نفتی از دیرباز موتور محرک اقتصاد کشور به شمار می رفته و تامین کننده بخش بزرگی از منابع درآمدی دولت و خرج و دخل آن بوده است. در ضمن بخش هایی از این درآمد "بادآورده" و دراصل متعلق به مردم و نسل های آتی، بصورت یارانه (سوبسید) در میان آنها بازتوزیع می شده است. در واقع سطح زندگی موجود مردم و اقتصاد این دیار با این نوع بازتوزیع گره خورده است. از این رو حذف آن بویژه در شرایط رکود تورمی و بحران در بخش های گوناگون اقتصادی به منزله تخریب سدی است که با آزاد شدن فشار آب متراکم در پشت آن، سیل ویرانگری روانه امکان زیست و کار بخصوص آشیانه های محققان آسیب پذیرتر که دیوارشان از همه کوتاه تر است می گردد.

بقیه در صفحه 2

رُماها دغدغه ی تازه ی سرکوزی؟

ح. ریاحی

طی سالهای اخیر زندگی رُماها و سینتی ها در کشورهای اروپایی از گذشته اسفبارتر شده و با مشکلات بیشتری دست به گریبانند. احزاب راست با گرایشات نژاد پرستانه از وجود مهاجرین، بخصوص رُماها و سینتی ها، برای خود سپر بلا فراهم کرده اند و از وضعیت نابسامان آنها بهره برداری سیاسی می کنند. طی دو سه سال اخیر برخوردهای خصمانه با این اقلیت های قومی در مجارستان و جمهوری چک بالا گرفته و دامنه ی آن به دیگر کشورهای اروپا، از جمله فرانسه نیز کشیده شده است.

بقیه در صفحه 6

علیه مجازات اعدام، برای حق زندگی

فریبا ثابت

اولین بار در سال 2001 و بر بستر مبارزاتی طولانی، یک سلسله سازمان های غیر دولتی از جمله عفو بین الملل، لیگ حقوق بشر، انجمن های قضات، شخصیت های سیاسی و..... برای یافتن راه حلی در جهت مبارزه برای لغو مجازات اعدام در جهان، در استراسبورگ گرد هم آمدند. یک سال بعد در رم این تجمع، با امضاء منشوری "اتلاف جهانی علیه مجازات اعدام" را تشکیل داده و روز 10 اکتبر را به عنوان "روز جهانی مبارز علیه مجازات اعدام" اعلام کردند. هدف این گرد هم آیی، جهانی کردن مبارزه علیه اعدام و لغو آن در کشورهایی است، که هنوز مجازات اعدام وجود دارد.

بقیه در صفحه 8

ده اکتبر، جدال جهانی هستی و نیستی!

آرش کمانگر

ده اکتبر روز جهانی مبارزه برای لغو کامل حکم اعدام است. با آنکه از حدود 150 سال قبل، به همت روشن اندیشانی چون ویکتور هوگو و کارل مارکس تلاش نظری برای امحای مجازات غیر انسانی اعدام شروع شده است، اما تنها در سه دهه اخیر بوده که این خواست انسانی بدل به یک جنبش عظیم بین المللی شده است.

بقیه در صفحه 9

حذف یارانه ها ...

پیش می رود که لاجرم بقانش درگرو ایجاد توازن جدید بین بخش های مختلف اقتصاد و تجدید مناسبات با سرمایه جهانی است. و اما چرا این جراحی دردناکترین شرایط صورت می گیرد؟ نخستین عامل، فقدان انسجام لازم در میان بالایی ها و منازعات باندها بر سر نحوه پیش برد این سیاست بطور اخص و پیرامون تقسیم قدرت و ثروت بطور اعم است. عامل دیگر وجود یک جنبش اعتراضی و ضد استبدادی است که علیرغم سرکوب صورت گرفته رژیم خود از آن به آتش زیر خاکستریدمی کند، که طبعاً گسترش اعتراضات و ناراضی های ناشی از آزاد سازی قیمت ها هم چون وزش باد می تواند موجب شعله ور شدن مجدد آن گردد. سومین عامل را باید گسترش تنش بین رژیم و قدرت های بزرگ دانست که موجب فشارهای اقتصادی و سیاسی روزافزون بر رژیم گشته است. بديهی است که تشدید بحران درونی رژیم، آنها را که مترصد فرصت برای اعمال فشار بیشتری برای تغییر رفتار و اگر نشد تغییر حکومت اسلامی هستند، به تکاپوی بیشتری وامی دارد. مجموعه عوامل فوق، بویژه خطر گسترش اعتراضات و ناآرامی های داخلی، سردمداران رژیم را سخت نگران بزرگترین جراحی دوران حیات سی و دو ساله خود و خطر خارج شدن کنترل بحران از دست آنها کرده است. از همین رو اجرای آن نمی تواند در شرایط عادی صورت گرفته و نیازمند حالت فوق العاده و بالا بردن شمشیر عریان سرکوب هست. سرمایه گرفتار در گرداب بحران همواره "اصلاحات" خود را با خون و شمشیر، و با عبور از تل اجساد و در میان آه و ضجه های قربانیان خود پیش برده است، حتی اگر نیازمند یاری گرفتن از عقب مانده ترین و فاشیست ترین نظام ها شده باشد. حمایت نهادهای مالی جهان سرمایه از اصل سیاست های احمدی نژاد، علیرغم تنش های فی مابین، بر همین اساس صورت می گیرد. گسترش فضای رعب و وحشت در دستگاه عملیاتی کردن این سیاست، کنترل تمامی شبکه های ارتباطی و سایت ها و سایر مجاری اطلاع رسانی و گسترش دستگیری ها و اختناق، با هدف زمین گیر کردن مخالفین صورت می گیرد که یکی از کارگزاران احمدی نژاد آن را به چندین دسته استکبار، فتنه و ضد انقلاب و... تقسیم کرده است. ایجاد چنین فضایی خود بخوبی محتوای قهر و سرکوب نهفته در این جراحی را به نمایش می گذارد. هدف آن است که به مدد حالت فوق العاده و سرکوب، کوچکترین فرصت پروژنا آرامی و یا مهمتر از آن بهره برداری از التهاب های محتمل را به فعالان اجتماعی جنبش و حتی مخالفین درونی نظام نهد. چنانکه از فرماندهان نیروی انتظامی احمدی مقدم و احمد رادان، و نیز شماری از سرداران سپاه پیشاپیش نسبت به وقوع فتنه و پروژنا آرامی های اجتماعی هشدار داده اند و دولت نیز مدعی است که مخالفت ستادهای خرابکاری برای به شکست کشاندن این طرح بوجود آورده اند. احمد خوش چهره یکی از اصول گرایان منتقد دولت نیز سخن از احتمال بروز تنش های گسترده اجتماعی به میان آورده و اجرای طرح تحول اقتصادی در شرایط کنونی را به مثابه جاشنی انفجاری که به باروت بحران اقتصادی اصابت خواهد کرد خوانده است. برگزاری مانور اخیر آشکارا هدفش نشان دادن جنگ و دندان و نمایش خشونت و وحشگری بود. توجیه امام جمعه ها جهت توجیه مردم نسبت به این سیاست ها بخش دیگری از این تلاش هاست. تبلیغاتی که باوقاحت کامل شاه بیت اصلی آن را دروغ و فریب اندر فواید این طرح فلاکت آفرین، به عنوان مبنای عدالت و ایجاد اشتغال و یوايه هانی از این دست که گویا با اجرای آن حتی یک فقیر هم نخواهیم داشت تشکیل می دهد! رژیم برای گمان است که با رها کردن خود از فشار سوسپسیدهای اجتماعی و رها کردن بودجه دولت از وابستگی به نفت، با افزایش مالیاتها و از جمله ارزش افزوده و هم چنین فروش ارز با قیمت های بالا، می تواند مشکلات مالی و بدهی ها و کسری بودجه رویه افزایش خود را با سرشکن کردن آن بردوش مردم، حل کند. با این سودا که هم مزایای یک دولت رانتیر نفتی را داشته باشد و با بهره برداری از این گنج باد آورده هرچور که دلش خواست آن را صرف دستگاه های عریض و طویل دیوان سالاری و نهادهای سرکوب و پرکردن جیب های گل و گشاد تازه بدوران رسیده ها بکند؛ و هم از مزایای ایجاد یک دولت مبتنی بر درآمدهای مالیاتی و غیرنفتی برخوردار باشد. از نظر رژیم باکاستن تهدیدات موجود، این جراحی می تواند فرصت بقاء در آمدت تری را برای او تأمین کند. ناگفته نماند که پارادوکس موجود در پیشبرد چنین سیاستی، اجراء

البته سیاست آزادسازی اقتصادی و قیمت ها در اصل سالهاست که توسط کشورهای سرمایه داری برای مقابله با کاهش نرخ نزولی سود سرمایه و سود آوری بیشتر، در دستور کار سرمایه جهانی قرار گرفته و از طریق بازار جهانی و سیاست های حاکم بر نهادهای مالی بین المللی و دولت های بزرگ سرمایه داری بر جهان دیکته می شود. با این وجود اجرای موفقیت آمیز آن مشروط به تأمین پیش شرط های معینی است، و نتایج مثبت (برای بورژوازی) و منفی (برای زحمتکشان) نیز با توجه به شرایط این یا آن کشور متفاوت بوده است. در ایران انجام آن در طی دوده گذشته بدلیل چندی با دشواری های مضاعف و بی امدهای ناگواری همراه شده است که موجب اجرای نیم بند آنها شده است. زمانی به نام تعدیل ساختاری در دوره رفسنجانی وزمانی دیگر به عنوان سامان دهی اقتصادی در دوران اصلاح در دستور کار قرار گرفته است. ولی آنچه که اکنون بنام طرح تحول اقتصادی در دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد بصورت برنامه دولت وی (با پشتیبانی مجموعه نظام) در دستور عملیاتی شدن قرار گرفته همه جانبه ترور شده ای تر است، که از آن به عنوان جراحی بزرگ اقتصادی در بدن بیماریاد می شود. وضعیت به نحوی است که اگر جراحی انجام نشود خطر مرگ بیمار وجود دارد و در عین حال بیمار چنان ضعیف است که خود این جراحی با چنین ابعدی نیز بدون ریسک نیست و البته حاصل این جراحی جز ایجاد یک هیولای وحشتناک جدید و در موفق ترین حالت ترکیب دیکتاتوری بازار آزاد با دیکتاتوری مذهب و روحانیت نیست. پرسیدنی است که آیا زمان مناسبی برای این جراحی انتخاب شده است؟ واقعیت آن است که از جهات گوناگون رژیم در بدترین شرایط ممکنه تصمیم به انجام آن گرفته است. از همین رو در پاسخ به سوال بالا باید گفت که بدترین زمان "انتخاب" شده است. اما نکته در اینجا است که فی الواقع انتخابی در کار نیست و بقول وزیر امور دارائی اقتصادی در همایش انمه جماعت، انجام این جراحی در شرایط کنونی نه یک انتخاب بلکه یک اضطرار است که از آن گریزی نیست. به گفته وی (نقل به مضمون و به نقل از پایگاه اطلاع رسانی دولت) اگر وضع بهمین شکل پیش برود کشور به وارد کننده انرژی تبدیل می شود و باید به موازات صادرات نفت، گاز طبیعی هم وارد کند. هم چنین با ادامه روند کنونی اقتصاد، قطعاً دولت دوازدهم دیگر نخواهد توانست کشور را اداره کند. باین ترتیب کفگیر به ته دیگ خورده و با گسترش تنگناها زمان فشرده می شود و فرصت انتخابی باقی نمی ماند. معنای این سخن چیزی جز ادعان به سقوط آزاد و حرکت شتابان به سمت نقطه صفر و فلج شدگی کامل دیوان سالاری دولتی و کل اقتصاد نیست. در واقع نزول افت تولید و کاهش صادرات نفتی که امروزه به واقعیتی کتمان ناپذیر تبدیل شده است، آژیر خطر را بصدا در آورده است. و چنانکه اوضاع بهمین روال پیش برود، کفاف هزینه ها را نخواهد داد و این در حالی است که تداوم و بهبود تولید و صادرات نفتی نیازمند نو سازی اساسی و صد هاد میلیارد دلار سرمایه گذاری است. گسترش شتابان هزینه های دولتی و فشار های بین المللی و تحریم ها (یک نمونه اش تبدیل تولیدات پتروشیمی به بنزین جهت مقابله با تحریم ها بود که بیانگر عقب گرد از بهره گیری بهینه از تولید نفت بشمار می رود) و... همگی دست بدست هم داده اند و آژیر قرمز را برای رژیم به صدا در آورده اند. اگر در نظر بگیریم که حفظ و باز تولید یک دولت مرکزی تمامیت گرا و بطور اخص نظام مبتنی بر سلطنت فقیه به وجود یک دیوان سالاری فربه و دولت همه توان با درآمد مکی و باد آورده گره خورده است، آنگاه به نیت واقعی و باطنی رژیم در رویکرد به این سیاست بهتری خواهیم برد.

در شرایط کنونی ساختار اقتصادی ناموزون و متکی بر رانت نفتی و اقتصاد مصرفی و مبتنی بر واردات از قبل درآمدهای نفتی و مشکلات انباشته نشده ناشی از روز آمدن شدن طولانی و دشواری های پیشاروی انباشت سرمایه اگر که جراحی عمده نشود، به سوی فلج شدن کامل

توأمان سیاست های نئولیبرالیستی و کوبیدن برطیل احکام و موازین متعلق به قرون وسطا است. ضمن پیشبرد فرامین گریزناپذیر سرمایه در عین حال آن را هم چون تن پوشی بر قندو قامت خود برش می دهد. با تقبل مدیریت بحران و فرامین سرمایه جهانی، هم فشاران را و از جمله حضور نمایندگان طبیعی آن در قدرت را خنثی کند، و هم زمام آن را در دست خود و در خدمت منافع واپسگرا و مافوق ارتجاعی خود داشته باشد. همین پارادوکس و نه اصل سیاست است که مورد مناقشه جمهوری اسلامی با سرمایه جهانی و بخش هانی از بورژوازی خودی است. البته تقبل مأموریتی که اجرای تمام و کمالش بر عهده لیبرالها و نمایندگان تیپیک و متعارف سرمایه است، بدون تاوان نیست که پرداختن به آن خارج از حوصله این نوشته است. غرض اشاره به ماهیت، محدوده و منشأ این نگرانی هاست و اینکه مخالفتی با اصل این سیاست توسط هیچ کدام از نحلتهای رنگارنگ بورژوازی وجود ندارد. گرچه طرفداران بازار آزاد و آزادسازی اقتصاد هم به سبب آنکه رژیم حاضر به پذیرش کامل قاعده بازی و پیش شرط های تضمین کننده موفقیت آن نظیر تقویت بخش خصوصی و عدم مداخله از بالا در بازار و قیمت ها و نرخ ارزها و کنترل قراردادهای و مقاطعه ها و یا تأمین زیرساخت ها و تعامل لازم با جهان سرمایه و هم چنین الزامات سیاسی آن نیست، و هم چنین بدلیل شکاف و بی اعتمادی بین مردم و حاکمیت، نگران آنند که اجراء ناقص و ناموزون آن ممکن است اوضاع اقتصادی را بدتر کند و کل پروژه را بسوزاند. بطور مشخص هدف های باندی و انحصار طلبانه دولت در تصاحب امتیازات اقتصادی و سیاسی و کنار زدن سایر باند ها، دلیل این نوع نگرانی هاست. چنانکه قصد داشت خودسرانه پرداخت یارانه های نقدی را حتی پیش از تدوین و تصویب یک طرح جامع اجرایی، فقط بدلیل جلب آراء و تقویت موقعیت خود بکارگیرد. در سفر به استانها و در گفتگوها به دادن وعده و وعید پیرامون آن پرداخت، که البته بدلیل مخالفت جدی رقبای نتوانست از حرف فراتر برود. در هر حال واقعیت تشدید منازعات درونی حاکمیت حتی در سطوح بالای قوای مختلف در آستانه اجراء و زیر سوال بردن جایگاه آنها از سوی دولت امر، امر آشکاری است. نمونه حکم حکومتی خامنه ای علیه رفسنجانی و بسود دولت در مورد باطل کردن وقف دانشگاه آزاد نیز نمونه دیگری از بالا گرفتن تنش ها در آستانه این جراحی است. البته به موازات تشدید تضادها باید به بی خاصیت شدن هر چه بیشتر فصل الخطاب بودن خامنه ای برای خواباندن آتش اختلافات و پیشبرد باصطلاح سیاست جلب حداکثری و دفع حداکثری اشاره کرد. آنچه که در عمل دیده می شود، چیزی جز توسل به اراده فشرده حداکثری و بکارگیری مشت آهنین و دفع حداکثری نیست.

صرف نظر از عزم کلیت نظام در مورد پیش برد اصل این سیاست که با تغییر و تفسیر محتوای فصل 44 قانون اساسی و تدوین برنامه بلند مدت بیست ساله هموار شد، گفتنی است که دولت احمدی نژاد علیرغم آن همه شعارهای عوام فریبانه در مورد عدالت و فساد، میل و اشتیاق زیادی برای اجراء ضربتی، کامل و پرشتاب این طرح داشته و دارد و در واقع این دیگر جناحها و باندها و اساساً از طریق مجلس شورای اسلامی است که جانب احتیاط را رعایت کرده و در مقامیسه خواهان شیب کمتری در پیش برد آن هستند. از همین رو مرحله بندی و اجراء آن در زمان بلند تر خود منشأ جدال های تازه ای پیرامون آن شده است. چنانکه دولت در طرح پیشنهادی خود سقف درآمد ناشی از آزادسازی قیمت ها را در همان مرحله نخست تا مرز 40 هزار میلیارد تومان تقریباً معادل 40 میلیارد دلار - بسته بود و نسبت به آن اصرار داشت که مبین یک شوک تمام عیار و باتورم احتمالی بین 50 تا 70% بود. در برابر آن باندها و جناح های دیگر حاضر در ساخت قدرت و در مجلس بیمناک از بیآمدهای اجتماعی محتمل و هم چنین داشتن سوء ظن نسبت به نیات و اهداف رقیب خود، زمان اجراء کل طرح را به 5 سال افزایش دادند و برای مرحله اول نیز رقم فوق را به نصف تقلیل دادند و خواهان ریتم کم شتاب تری شدند. از این مبلغ 30% آن برای کمک به بخش خصوصی جهت جبران افزایش قیمت ها و 20% برای دولت و هزینه های عمرانی در نظر گرفته شد و در مورد 50% بقیه نیز قرار شد که برای جبران اثرات مخرب افزایش قیمت به اقشار آسیب پذیر بصورت یارانه های نقدی در اختیار دهک های گوناگون و بویژه اقشار آسیب پذیر جامعه قرار بگیرد. این تصمیم در حالی است که

آمار واقعی از اقشار آسیب پذیر و بی نیاز وجود ندارد و اصولاً در ایران کمتر کسی گزارش واقعی از درآمدهای خود به دولت می دهد. و این تنهایی از دلایل کسانی است که این پروژه را از قبل شکست خورده می دانند. دولت نیز با پذیرش ضمنی این مشکل، در تناقض با مواضع قبلی اعلام کرده است که گویا یارانه های نقدی به همه خانواده ها داده خواهد شد. این مسئله نیز به نوبه خود در تضاد با هدف اصلی اعلام شده یعنی هدفمند کردن یارانه هاست. علاوه بر این دولت به بهانه عدم سوء استفاده از مشکلات پیش رو در احتکار و افزایش قیمت ها، از دادن اطلاعات لازم به جامعه و حتی به مجلس و... خود داری می کند. و این در حالی است که آگاهی به چند و چون پروژه ای که بیشترین تأثیر را در زندگی آنها دارد، نه فقط حق دموکراتیک هر شهروند است، بلکه از پیش شرط های لازم برای موفقیت نسبی آن بشمار می رود. و البته همین مسئله نیز یکی از موارد مشاجر در در میان باندهای مدافع نظام است. دشواری های مهم دیگری نیز وجود دارند که پرداختن به آن خارج از حوصله این نوشته است که همگی نشانه های تنگناها و عدم آمادگی لازم نظام و دولت در پیشبرد موفقیت آمیز این پروژه است.

در توضیح علل شوق و انگیزه احمدی نژاد در اصرار بر اجراء پروژه ای که جز نفرت و انزجار بیشتر نصیب او و نظام نخواهد شد، و تقبل پیش برد آن برای بدنام کردن هردولتی به تنهایی کافی است، چه می توان گفت؟ بی تردید هم منافع باندی و سودای تقویت پایگاه اجتماعی اخص برای وی مهم است، و هم به خصوص انگیزه فرار از عواقب شکست برنامه ها و شعارهای چندساله اش که جز تورم و بیکاری و بدهی و ورشکستگی و فساد حاصلی نداشته است. واقعیت آن است که دامنه این ناکامی ها در حدی است که حتی خامنه ای که همواره به دفاع از او پرداخته است در نشست که اخیراً با کارگزاران نظام داشت نتوانست، چون گذشته از وی و کارنامه اش دفاع کند و حتی ناچار شد به آمارهای غیرواقعی و ناکامی وی در نایل به اهداف برنامه در طی 5 سال گذشته اذعان کند و هشدار دهد. گسترش بیکاری و سقوط نرخ رشد به زیر یک درصد و بسیاری شاخص های دیگر اقتصادی بیانگر آن است.

اما علیرغم ادعای وقاحت آمیز احمدی نژاد مبنی بر اینکه با اجراء طرح حتی یک فقیر در ایران نخواهیم داشت، اجراء این پروژه در همان مرحله اول، رسماً چیزی جز تلنگر کردن رسمی ده هزار میلیارد تومان از جیب و سفره مردم زحمتکش نیست. چرا که مطابق همان تصمیمات اتخاذ شده، قرار است 50% از بیست هزار میلیارد تومان ناشی از درآمد افزایش قیمت ها در اختیار دولت و بخش خصوصی قرار بگیرد و تنها 50% بقیه آن به به عنوان یارانه های نقدی توزیع گردد. و تا همین جای یعنی اینکه رسماً از مردم صد تومان گرفته می شود و 50 تومان بازگشت داده می شود. و تازه همه اینها در صورتی است که ادعای آنان مبنی بر رساندن این مبلغ بدست اقشار آسیب پذیر و نه بدست عمده واکره خود را بپذیریم و مشکل توزیع و بوروکراسی عریض و طویل و بخور و خور و فساد و تبعیض و تضمین نبودن تداوم آن و شکنندگی سیاست دولت و نظایر آن را نادیده بگیریم. در هر حال در ریاضوفانی است و پراز کوسه های ماهی خوار. با فرض رسیدن تکه هانی از آن به دست اقشار آسیب پذیر و نیازمند، خوان دیگری سر برمی آورد: نفس توزیع نقدی باین شکل از نظر صاحب نظران اقتصادی حاصلی جز دامن زدن به حجم نقدینگی و تشدید تورم موجود، و هم چنین روانه شدن بخش مهمی از آن به سمت مواد مصرفی مضر هم چون اعتیاد و سایر ناهنجاری ها نخواهد داشت. در بستر چنین وضعیت نژاد و همراه با تورم شتابان، یارانه های نقدی به سرعت تبخیر خواهد شد. آنگاه مردمی می مانند با جیب خالی و قیمت هانی که هم چون سرعت موشک سر به فلک می ساینند و محرومیت و حسرت بیشتر با در نظر گرفتن چنین دشواری هانی است که دولت برای پنهان کردن ابعاد تورم در صدد حذف سه صفر اسکناس هاست. از سوی دیگر باموقتی اعلام کردن پرداختهای نقدی زمزمه ارانه آن به شکل غیر نقدی و غیر مستقیم را سر داده است. ضمن آنکه با انبار کردن کالاهای مهم و کوبنی کردن توزیع برخی اقلام در صدد کنترل سطح تورمی است که در انتظار جهشی بزرگ است که پیش لرزه های آن را در بحران اخیر نرخ ارز و کاهش نرخ ریال که موجب خالی شدن خزانه دولت به میزان ده میلیارد دلار و کاهش عرضه ناکافی به نیازهای

بازار ارز گردید، شاهد بودیم. هم چنانکه اعتصاب بازار طلا فروشان و نارضایتی سایر صنوف بازار در مورد مالیات ارزش افزوده و در واقع سیاست شفاف سازی حسابها نمود دیگری از دشواری های پیشرو این پروژه است.

از جانب دیگر اشتیاق احمدی نژاد در پیشبرد ضربتی مزبور در حالی است که دولت در عمل پس از گذشت 7 ماه از تصویب آن و از سال اجرائی، بدلیل عدم آمادگی لازم هنوز نتوانسته است آن را به اجرا در آورد و این ماه و آن ماه می کند که موجب انتقاد مجلس شده است. و این در حالی است که به گفته منتقدین دولت در مجلس، اگر دولت نتواند در ماه آبان به مثابه آخرین فرصت آن را اجرا کند با توجه نزدیکی ماه های پایانی سال و تورم مرسوم آن، زمان مناسب در سال جاری از دست خواهد رفت. گرچه دولت مردان و از جمله وزیر رفاه بر اجرای آن در همین هفته ها و ماه پای می فشارند و در واقع بنظر می رسد شمارش معکوس اجرائی کردن آن شروع شده باشد. در واقع تلاش زیادی از سوی دولت برای اجرای ضربتی و غافلگیرانه آن صورت می گیرد و یکی دیگر از دولت مردان می گوید میزان افزایش بنزین را یک ساعت قبل از اجراء با اطلاع عموم خواهیم رساند. و چنین است که نه فقط مردم و بازار بدلیل فقدان اطلاعات لازم در بیم و امید و در حالت انتظار و بی حرکتی بسر می برد بلکه حتی مجلس هم از بی خبری کامل در مورد سیاستهای اجرائی دولت شکوه کرده و به دولت تذکر می دهد که البته دولت تره ای برایش خورد نمی کند.

تقویت وجه مطالباتی جنبش ضد استبدادی

جنبش ضد استبدادی اخیر اساساً از حوزه مطالبات سیاسی شروع شد و نتوانست آنگونه که بسیج توده ای اقشار زحمتکش و کارگری می طلبید، آن را با مطالبات اقتصادی و معیشتی گره بزند. بی شک رشد ناموزون و یک جانبه جنبش ضد استبدادی - همانطور که در عمل نیز نشان داده شد - قادر به بسیج همه جانبه و گسترش وسیع ترین پایه های اجتماعی خود نیست، مگر آنکه نارسائی خود را بر طرف کند. در حقیقت همزمانی دو مطالبه پایه ای آزادی و نان اکنون از مهمترین مشخصات جنبش هستند که سخت بهم گره خورده اند. و به همین دلیل هیچ جنبش واقعا مردمی نمی تواند بازتاب دهنده آن نباشد. جنبش در غیاب آن دچار عدم تعادل گشته و فرصت را برای عوام فریبان و شیادان موج سوار برای مصادره آن و قراردادن این مطالبات در برابر هم فراهم می سازد. همانطور که برای خمینی در انقلاب بهمن 57 فراهم ساخت. در تجربه صورت گرفته سالهای اخیر نیز از شعار توسعه سیاسی در زمان خاتمی، علیه عدالت اقتصادی، سوء استفاده شد بدون آنکه توسعه سیاسی هم بدست آمده باشد و یا در دوران ریاست احمدی نژاد از شعار عدالت و مطالبات معیشتی برای سرکوب سیاسی سوء استفاده شد بدون آنکه عدالتی در میان باشد. در هر حال ولویاتیات حتی درست، تکیه یک جانبه بر مطالبات معیشتی بهمان اندازه سترون است که تکیه یک جانبه بر مطالبات سیاسی. چرا که بهبود اساسی در اوضاع اقتصادی، در گرو تغییر سیاست های کلان و تغییرات عمیقاً ساختاری است. از همین رو تمامی تلاش فعالان آگاه و مدافع برابری و آزادی ضرورتاً باید صرف مقابله با جدائی و یا ناهمزمانی بین آنها با هدف رفع ناموزونی جنبش گردد. البته گره زدن آنها به یکدیگر چه در سطح کلان و چه خرد نافی استقلال نسبی و بسیج اقشار و لایه های تهیدست حول مطالبات بی واسطه معیشتی و ملموس آنها نیست. ضمن آنکه در فضای موجود، اعتراضات توده های به محص به حرکت افتادن مستعد سیاسی شدن سریع است.

نکته دیگری که در رابطه با یارانه ها باید مورد اشاره قرار گیرد، همانا سترونی اصلاح طلبان و لیبرالها و هم چنین دولت های بزرگ سرمایه داری در قبال آن است. چرا که آنها در اصل با اجرای این سیاست موافقت و در حقیقت مروج و بانی اصلی آن هستند و خرده گیری ایشان نسبت به شیوه های اجراء است. آنها مایل به دامن زدن مطالبات بویژه ریشه ای و سازمان یابی زحمتکشان حول مخالفت بنیادی با آن نیستند و بیش تر در صدد سواری گرفتن از امواج نارضایتی ها هستند. بدیهی است که چنین رویکردی فی نفسه به معنی وجود بستری مناسب برای رشد نیروهای چپ و رادیکال و همه فعالین اجتماعی

است که بتوانند با تعمیق وجه ضد استبدادی - مطالباتی جنبش جاری وزن مخصوص گفتمان معطوف به آزادی و برابری اجتماعی را تقویت کنند.

گسترش مبارزه و تنوع اشکال مبارزه

برجسته تر شدن مطالبات معیشتی، زمینه های عینی گسترش مبارزات صنفی - سیاسی در کارخانه ها و محلات کارگری و زحمتکش نشین را فراهم می کند. چپ، فعالان اجتماعی و بطور کلی مدافعان جنبش آزادی و برابری می توانند سهم شایسته ای در تقویت سازمان یابی و گسترش شبکه های گوناگون در میان توده های زحمت و کار و تقویت هماهنگی بین بخش های گوناگون داشته باشند. کوشش برای فراگیر کردن مطالبات مشترک در برابر تعرض رژیم و بورژوازی به سطح زندگی مردم دارای اهمیت زیادی در پیوند اعتراضات پراکنده دارد. هم چنین مقابله با گسست ها و پراکندگی ها در میان کارگران و زحمتکشان و ضرورت پیوند آنها با مبارزات مطالباتی سایر لایه ها و اقشار جنبش مزد و حقوق بگیر نظیر معلمان و کارمندان و... و نیز با سایر جنبش های اجتماعی چون زنان و دانشجویان و... و بالاخره پیوند با مطالبات سیاسی جنبش ضد استبدادی دارای اهمیت زیادی است. نباید فراموش کرد که دردمشترک اگر بیابان مشترک بیابد به نیروی مادی و اثر گذار مهمی تبدیل می شود که می توان با اتکاء به آن تهاجم بورژوازی و رژیم را به عقب راند. دوره ای که با یورش حذف یارانه ها به زندگی کارگران و زحمتکشان و کلیه مزد و حقوق بگیران و بیکاران و... شروع می شود، دوره پرمشقتی است که ویژگی اش ضرورت و امکان پیوند مبارزات اقتصادی با مبارزات سیاسی است. در این دور ما بطور اجتناب ناپذیر شاهد رشد اشکال مبارزاتی چون اعتصاب و تظاهرات و هم چنین نافرمانی های مدنی - اجتماعی و حتی وقوع شورش ها در این یا آن نقطه در برابر تکیه های رژیم و بالادان مد فقر و فلاکت، خواهیم بود. بی تردید مبارزه در این یا آن نقطه و در این یا آن محله و در این یا آن خیابان اجتناب ناپذیر است و اساساً یک مبارزه فراگیری تواند از متن آنها و از طریق اتصالشان به یکدیگر و در راستای دورا هر داصلی دامن زدن به خواست های مشترک باقیه ای که وجود دارد و پیوند مبارزات عملی آنها صورت گیرد. چنین فرایندی با شکل گیری و فراگیر شدن چندین مطالبه و خواست کلان و مشخص و همزمانی ناشی از آن از یکسو و گسترش اقدام های مشترک و همبستگی در سطوح گوناگون کارخانه ها و اماکن کارم جواریا هم صنف و در محلات و شهر و مناطق استانی تا سراسری در اشکال مبارزاتی متنوع اعتراضی از جمله اعتراضات و اعتصابات و نافرمانی های محلی و منطقه ای و سراسری همراه است. وقتی از پیوند مبارزات سخن به میان می آید به معنی نادیده اهمیت هیچ حرکت خردی نیست بلکه مهم آنست که این مبارزات پراکنده و اولاً بخشی از یک مبارزات سراسری و قطعه ای از پازل آن باشد و ثانیاً راه را برای اقدام مشترک و سراسری بگشاید. بدیهی است که در انجام این جهت گیری ها نقش فعالان اجتماعی و بخش های آگاه کارگران و معلمان و سایر زحمتکشان و تشکل های علنی و غیر علنی و شبکه های موجود و هم چنین رسانه ها، دارای اهمیت زیادی است.

تاکنون اصلی رژیم برای پیشبرد این سیاست ویرانگرانه، خاموش کردن هر نوع مقاومتی در برابر آن با تکیه بر سرکوب و از جمله تشدید فشاریه فعالین اجتماعی و عناصر آگاه تر و تشکل ها و شبکه های مستقل و مسدود کردن مجاری اطلاع رسانی چون روزنامه ها و نشریات با هدف فلج کردن آنها بهنگام اجرای طرح و در شرایط بروز اعتراضات است. در کنار اهرم فوق البته دادن وعده و وعیده های پوپولیستی و فریبنده هم چون عادلانه کردن توزیع سوبسیدها و ایجاد گنج سری و امیدهای واهی، متناسب کردن اعتراضات به تحریک دشمنان خارجی و "انقلاب" مخملی... و نظایر آن است. بی شک افشای کامل ادعاهائی هم چون عادلانه و هدفمند کردن یارانه ها بخصوص در محیط های زحمتکش نشین، عقلانی کردن قیمت ها و تقویت تولید و ایجاد اشتغال، سقوط سطح زندگی و گسترش شکاف های طبقاتی و سایر پی آمدهای ناگوار اجتماعی در قالب واقعیت های ملموس و آمارهای واقعی با تکیه بر تجربه خود آنان و نقاط دیگر جهان... نیز واجد اهمیت است. مردم بدرستی می گویند اگر قیمت ها جهانی می

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

تلفن 49 - 40 - 66851310

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تتوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tv.s.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوئد)

<http://biphome.spray.se/radiohambastegi>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در

بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای

نهادهای سازمان طرح میشوند.

مقالات با امضای فردی و یا مطالب

مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع

سازمان ما نیستند .

شود، چرا درآمدها جهانی نشود. هم چنین طرح مطالبات اثباتی و معطوف به بهبود معیشت و آزادی، در برابر منطق و باصطلاح اصلاحات نئولیبرالی و مکتب شیکاگویی دولت اسلامی و حامیان احمدی نژاد، نیز وجه دیگری از مقابله با تهاجم دولت و طرفداری آن از طریق افزایش آگاهی است. در این رابطه بطور خلاصه می توان برچندین نکته زیر اشاره کرد:

بجای توزیع باصطلاح هوشمندانه یارانه ها به سود اقشار آسیب پذیر و نیازمند که دلیل اهداف واقعی و ناتوانی های دولت ادعای پوچ و نشدنی است و با شیوه صدقه پروری و وابسته به خود کردن و تقویت حامیان رژیم و انداختن آنها به جان اکثریت عظیم و ناراضی همراه است، می توان به اقدامات دیگری که در خدمت واقعی زحمتکشان باشد تأکید کرد. مثلا بجای قطع کلی یارانه ها و توزیع بخشی از آن به شکل نقدی، بر مالیات تصاعدی متناسب با مصرف مازاد از حد نصیب تعیین شده مبادرت کرد. واقعیت آن است که اکثریت بسیار بزرگی از مردم کشور در حوش و حوش خط فقر و یا فرار داشته و به کالاها و خدمات اساسی نیاز حیاتی دارند و این در حالی است که حذف یارانه ها از حامل های انرژی تأثیر عمیقی چه مستقیم و چه غیر مستقیم، بر کالاهای اساسی و سایر اقلام مصرفی مورد نیاز آنها می گذارد. تأمین یک نظام حمایت اجتماعی جامع، بویژه برای اقشار و لایه های محروم و حاوی تبعیض مثبت بسود آنها از موارد دیگری است که می تواند در خدمت توزیع یارانه ها به صورت عادلانه باشد. بکارگیری مکانیزم های شناخته شده ای چون مالیات تصاعدی در تناسب با در سطح درآمدها بجای سرکسبه کردن اکثریت تهی دست جامعه تحت عنوان مالیات غیر مستقیم، نیز یکی دیگر از این نوع اقدامات اصلاحی بشمار می رود. و از همه مهمتر مداخله این اکثریت عظیم در تعیین شاخص ها و تأمین نظارت آنها بر اجراء است که خود مستلزم وجود آزادی تشکل و تجمع است. بدیهی است که چنین اقداماتی نه امکان بر آوردنش توسط یک رژیم مستبد و غارتگر وجود دارد و نه حتی بخش های دیگر بورژوازی که با رژیم هم مخالفند به این سادگی و بدون یک فشار نیرومند از پائین بدان رضایت خواهند داد. با این همه طرح آنها از سوی یک جنبش نیرومند و تحمیل آن به مثابه خرده بدیل هائی در برابر تهاجم بورژوازی و حاکمیت، در تقویت جنبش و پایان بخشیدن به حالت انتظار و نگاه به بالا و تسلیم قضا و قدر شدن مفید بوده و موجب تقویت کنش های اعتراضی لایه ها و اقشار اجتماعی می شود که بیش از همه در معرض تهاجم اقتصادی رژیم قرار دارند. باید منطق تبلیغاتی رژیم در توجیه حذف یارانه ها که در پوشش هدفمند و عادلانه سازی آن صورت می گیرد خنثی کرد و از این طریق راه مبارزه با سیاست های کلان رژیم و کلیت آن را هموار ساخت.

اکنون که رژیم در کنار تهاجم سیاسی، تهاجم بزرگ اقتصادی به معیشت و زندگی دهها میلیون نفر زحمتکش را هم شروع کرده است، در هم شکستن آن نیز در دستور کار جنبش قرار گرفته است. مهم آن است که دریابیم می توان با تکیه بر مقاومت کارگران و زحمتکشان و فعلیت بخشیدن به پتانسیل های اعتراضی موجود و از طریق نبردهای فرسایشی، و کشاندن مبارزه به اعماق جامعه تهاجم آنها را درهم شکست. شکاف های درونی رژیم و میزان انزوا و فساد نهفته و نهادینه شده در وجودش، تضادهای بین المللی آن و دامنه بحران و ناراضیاتی انباشته شده در مردم، اگر که در قالب مطالبات کلان و مشخص و فراگیر متبلور شوند و اعتراض های پراکنده و احتمالا گسترده آنان، با یکدیگر گره بخورند و به اقدام های مشترکی فرابروند، قطعاً قادرند مهرشکست را بر پیشانی رژیم حک کنند.

هم زمانی بحران سیاسی و اقتصادی فرصتی تاریخی برای پیوند و گره خوردن مبارزات و مطالبات سیاسی اقتصادی، و شکل گیری یک جنبش ضداستبدادی- مطالباتی فرارونده فراهم آورده است. تقارنی که در جنبش ها و انقلاب های یکصدسال گذشته ایران کمتر زمینه و محل بروز و ظهور این چنینی داشته است. چنین تقارنی با پتانسیل عظیم نهفته در خود یکی از مهمترین ویژگی های بحران در لحظات کنونی است، که به هر کدام از این دو مطالبه بنیادی- آزادی و عدالت اجتماعی- معنای ژرف تر از تغییرات سطحی می دهد.

دغدغه سرکوزی ...

تعطیل محل سکونت غیر قانونی رُماها و دادن مبالغ ناچیزی پول به آنها جهت اخراجشان از فرانسه و باز پس فرستادنشان به کشورهای مبدأ، اعتراضات داخلی و بین المللی را برانگیخت. اتحادیه اروپا، سازمان ملل، سازمانهای حقوق بشر، اتحادیه های مترقی و حتی پاپ و میلیاردر معروف، جرج سرز، علیه این اخراج ها موضعگیری کردند و نارضایی ی خود را رسماً اعلام داشتند. جرج سرز به آژانس خبر گزارى رویتز گفت که فرانسه باید جلو باز پس فرستادن غیرقانونی ی رُماها به اروپای شرقی را بگیرد و از جامعه اروپا خواست تا سرمایه کافی فراهم کند و به «بدترین مورد طرد و حذف اجتماعی پایان دهد.» (۱).

تصمیم نیکلاس سرکوزی به اخراج اقلیت رُماها از فرانسه در جمعه ی گذشته در درون اتحادیه ی اروپا نیز بازتاب داشت و خوزه مانوئل باروزو، رئیس کل اتحادیه ی اروپا، را به عکس العمل تند واداشت. سرکوزی ادعا کرده بود که خانم انگلا مرکل اراده ی خود مبنی بر تعطیل محل سکونت غیر قانونی ی رُماها در هفته های آتی در آلمان را ابراز داشته است. خانم مرکل همان شب از سخنگوی خود، استفان سایبرت، خواست تا گفته ی سرکوزی را تکذیب کند. سایبرت اعلام کرد که نه در نشست سران اتحادیه و نه در حاشیه ی آن صحبتی از تخلیه ی محل سکونت رُماها در میان نبوده و در عین حال تاکید کرد که اساساً چنین محل هایی در آلمان وجود ندارد.

پیش از این موضعگیری ها روزنامه ی "الیراسیون" نوشته بود که آلمان دوازده هزار نفر از این اقلیت قومی را که پنج هزار نفرشان کودکان پس فرستاده و کسی هم برانگیخته نشده است. همین طور هم روز پنجشنبه، یک روز قبل از نشست سران، یک روزنامه نگار فرانسوی در کنفرانس مطبوعاتی ی نیکلاس سرکوزی از او در مورد اخراج دوازده هزار رُما از آلمان پرسیده بود و سرکوزی موقعیت را مناسب تشخیص داده بود تا با پیش کشیدن بحث بی سر و تهی اقدام غیرقانونی خود را توجیه کند. این بار هم دست آویز سرکوزی امنیت شهروندان فرانسوی بود. یعنی اقدامی که پیش از او برلوسکنی با همان محتوا و البته به بهانه ی قانونی کردن حضور رُماها در ایتالیا با طرح برگه ی هویت انجام داده بود.

وقتی خبر نگاری از کوشنر، وزیر خارجه ی فرانسه پرسید که چه کسی در مورد اخراج رُماها از آلمان دروغ گفته است، او بدون این که پاسخ صریحی بدهد گفت که «تاریخ آنرا نشان خواهد داد. من با وجودی که تمام مدت حاضر بودم، چنین صحبتی را اما نشنیدم.» (۲) کوشنر بدین ترتیب سعی کرد بر این قضیه نقطه ی پایان گذارد. وویان ردینگ، کمیسر حقوقی مساله ی رُماها در اتحادیه اروپا، تاکید کرد که هر چه سریعتر علیه این نقض قانون اقدام خواهد شد و یکی دیگر از اعضای اتحادیه اروپا اضافه کرد که: «مساله این است که آیا به فرانسه به این خاطر اعتراض میشود که تبعیض قائل میشود یا به این دلیل که "قانون آزادی رفت و آمد کارگران" را به دفتار و نوشته های خود نادرست انتقال داده است.» (۳)

حمله به محل اقامت رُماهایی که در پی کسب لقمه نانی برای خود و خانواده ی خویش به فرانسه یا به هر کشور دیگر عضو اتحادیه ی اروپا می روند، عملی غیر قانونی است. چون همه ی این افراد، خواه از رُمانی به فرانسه رفته باشند خواه از دیگر کشورها ی عضو اتحادیه ی اروپا، شهروندان این اتحادیه محسوب میشوند و طبق قانون "آزادی رفت و آمد"، آزادند در هر یک از این کشورها بمانند و وطن و محل سکونت و کار خود زندگی کنند. نه تنها این قانون بلکه قانون "آزادی حمل و نقل کالا"، "قانون آزادی ارانه ی خدمات" و "قانون نقل و انتقال آزاد سرمایه" بعنوان قوانین پایه ای جامعه ی اروپا تثبیت شده اند.

قضیه اخراج رُماها اساساً به فرانسه محدود نمی شود. دولت آلمان با دولت کوسوو قرار داد دو جانبه ای دارد تا طبق آن سیزده هزار

فراری جنگی که ۸۵۰۰ نفرشان رُمایی اند را به تدریج به کوسوو باز گرداند و این کار را هم کرده است. مثلاً در سال ۲۰۰۹ پانصد و چهل و یک نفر را اخراج کرده که ۷۹ نفر آن ها رُمایی بوده اند. دولت اتریش هم ۱۰۰ (صد) رُمایی را به مقدونیه و صرب باز پس فرستاد و همین ۲۴ سپتامبر نیز بیست رُمایی دیگر را اخراج کرد. (۴) دولت دانمارک هم تعداد بیست و سه رُمایی را باز پس فرستاده است. چرا این بزرگترین اقلیت نژادی که دوازده میلیون از سکنه ی اروپا را تشکیل می دهد نگرانی دولت ها را بر انگیزه است و آیا نگرانی این دولت ها برحق است. نگاهی به گذشته و حال این اقلیت قومی میتواند به داوری ما بیشتر کمک کند.

پیش زمینه ی تاریخی سرآغاز آوارگی رُماها به قرون وسطی می رسد. گرچه زمان دقیقی که این قوم هندوستان را ترک کرد هنوز مشخص نشده است ولی این قوم حدود هزار سال پیش به بیزانس رفت و طبق نظرات اغلب مورخین از اوائل قرن پانزدهم شمار زیادی از آن ها بصورت زائر در گروه های دویست تا سیصد نفری وارد کشورهای مختلف اروپا شدند و خود را به مقامات و بعضاً به کلیسا ها معرفی کردند. کلیساها نوعی رد و آغاز به آن ها کمک رساندند. بسیاری نیز در اثر حمله ترک های عثمانی به جنوب اروپا، به مناطق غرب و شمال اروپا فرار کردند. آن ها کم کم در میان مردم بعنوان دوره گرد، کف بین، و درمان کننده ی امراض شناخته شدند. بتدریج کلیسا به آنها بعنوان نوعی رقیب برخورد کرد و از اوائل قرن شانزدهم تعقیب و آزار آنها آغاز شد. در اروپا با وضع قوانین ضد انسانی کمر به نابودی آن ها بستند. در قرن هجدهم همگون سازی (اسیمیلیسیون) اجباری آن ها و در قرن نوزدهم اسکان اجباری آنها در مکانهایی به نام "خانه های کار" را به اجرا گذاشتند. از این جا بود که رُما ها سعی کردند با خرید و فروش اشیا زندگی فقیرانه ای را برای خود سروسامان دهند که البته کفاف نمی کرد. مجموعه ی این عوامل زمینه ی تنوریک نابودی دسته جمعی آنها بدست هیتلر را فراهم کرد. در پی جنگ در یوگسلاوی سابق فرار رُماها به اروپا ی جنوبی و غربی سرعت بیشتری پیدا کرد.

تحت نام "رُما" گروه های قومی گوناگونی رقم خورده است که خود را "مسافران" یا "سینتی" ها می نامند. آن ها بزرگترین اقلیت نژادی اروپا را تشکیل می دهند. روز ۸ اپریل روز بین المللی "رُما ها" نام گرفت. ۳۹ سال پیش در این روز نخستین کنگره بین المللی رُما برگزار شد و در آنجا تصمیم گرفته شد مردمی که تا آن زمان به آنها "کولی" گفته می شد بطور رسمی "رُما" نامیده شوند. (۵) وضعیت کنونی رُماها کمیسون سازمان ملل آمار زیر را در خصوص رُماها و سینتی ها ارائه داده است:

۱- دوازده میلیون رُما و سینتی در اروپا وجود دارد که شش میلیون و دویست هزار نفرشان در اتحادیه اروپا زندگی می کنند.

۲- نود تا صد در صد آن ها بیکارند.

۳- هر فامیل ده تا پانزده فرزند دارد.

۴- مذهب خود را مطابق با محیطی که هستند انتخاب می کنند.

۵- تعقیب آن ها و تبعیض علیه شان از قرن شانزدهم، مخصوصاً در اروپای شرقی و ایتالیا، تا کنون ادامه داشته است.

نگاهی به پراکندگی جغرافیایی رُماها در سطح اروپا نیز مشخص کننده آن است که: الف: وضعیت اسکان آن ها به همان شکل پس از جنگ یوگسلاوی سابق باقی مانده است یعنی مشخصاً در اروپای جنوبی و غربی و نه در شرایطی فارغ از آوارگی و اسکان اجباری.

ب: این آوارگان بیشتر در کشور هایی اسکان داده شده اند که در زمان پس از جنگ یوگسلاوی بدلیل وسعت کشور و نیاز به نیروی ارزان کارشان امکانات بیشتری داشته اند، مثلاً در آلمان، ایتالیا، انگلیس و فرانسه.

در این بررسی اجمالی چند نکته برجستگی خاص دارد:

چاپتونگ - ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۰

- آوارگی و خانه بدوشی هزار ساله

۶- داده ها برگرفته از سایت خبری اوپر استریش و روزنامه ی وینر چاپتونگ.

- تبعیض و تعقیب پانصد ساله و تبدیل قومی به شهروندان درجه دو، یعنی وضعیتی حتی بدتر از وضعیت مهاجرین آفریقایی و ترک.

- به دلیل تبعیضاتی که قرن ها علیه رُما ها ادامه داشته آن ها نتوانسته اند تحصیلات و تخصص لازم برای جذب در بازار کار را داشته باشند و در نتیجه به لحاظ فرهنگی هم عقب نگهداشته شده اند.

ادامه از صفحه یک

اعتصابات فرانسه ...

شرکت سه میلیون نفر در ۲۵۰ راهپیمایی در سراسر فرانسه همراه بود. تظاهر کنندگان خواهان عدم ادامه بحث در مجلس سنا درباره این طرح یازنشتگی شدند و بر ادامه حرکتشان تاکید کردند. این درحالی است که دامنه اعتصابات و اعتراضات روز بروز گسترش پیدا میکند. ۱۲ پالایشگاه فرانسه از روز جمعه در اعتصاب بسر می برند و در این میان ۱۰ پالایشگاه در اعتصاب کامل هستند. فرودگاه شارل دو گل پاریس اعلام کرده که فقط برای ۴۸ ساعت ذخیره بنزین دارد و اورلی دیگر فرودگاه پاریس برای ۱۷ روز بیشتر ذخیره ندارد. برخی از پمپ بنزین ها ذخیره شان ته کشیده و مقابل جایگاه هایی هم که هنوز اسانس دارند صف های طولانی مشاهده میشود. دولت دستور استفاده از برخی ذخایر ملی اضطراری را صادر کرده است. از دیروز رانندگان جاده ها هم اعتصابشان را شروع کردند. بنابه تصمیم سندیکای رانندگان جاده ها از دیروز ایجاد راه بندان های مصنوعی و عملیات حلزونی (حرکت با سرعت پایین درجاده ها) شروع شده است و بنا بر همین تصمیم از دوشنبه بر دامنه این حرکات افزوده خواهد شد. دانش آموزان علاوه بر شرکت در تظاهرات امروز، همه روزه در پاریس و دیگر شهرها بطور مستقل راهپیمایی میکنند و از شیوه سد معبر برای به تعطیلی کشاندن مدارس استفاده میکنند. بعنوان مثال روز جمعه بنا بر گزارش یو.ن (اتحادملی دبیرستانی ها) ۹۰۰ مدرسه در اعتصاب شرکت داشتند. اعتصاب کماکان و با فراز و فرود در سیستم حمل و نقل بین شهری و شهری ادامه داشته و خواهد داشت. سندیکاهای فرانسوی برای بارششم روز سه شنبه یعنی یک روز قبل از رای دادن مجلس سنا به کلیت طرح یازنشتگی پیشنهادی دولت و مصوبه مجلس ملی همگان را به اعتصاب عمومی و تظاهرات خیابانی فراخوانده اند.

دولت های سرمایه داری، چه دولت های دیکتاتوری مطلق سرمایه داری، چه دولت های دیکتاتوری دمکراتیک سرمایه داری، نشان داده اند که علی رغم توانایی و امکاناتی که دارند خواهان حل مساله ی اقلیت های ملی و قومی نیستند و با حفظ نابرابری های گوناگون اجتماعی منجمله نابرابری قومی منافع اقتصادیشان بهتر تامین میشود. بنابراین این نباید تعجب کرد که امروزه دیگر حتی "خانه های کار" قرن نوزدهم را هم در اختیار رُما ها قرار ندهند و حتی از گتوهایی که خود در اختیارشان گذاشته اند هم بیرونشان کنند. حالا دیگر سرمایه داری نئولیبرال بحران زده نیاز چندانی به جذب نیروی کار ارزان اروپای شرقی ندارد چون این مرحله را باصدور سرمایه به این کشورها و استفاده از نیروی کار ارزانتر از نیروی کار خودی انجام داده است. اکنون اخراج های دسته جمعی، کاهش همان حد اقل دستمزد کارگران چه خودی چه مهاجر به بهانه های گوناگون و یورش همه جانبه به نظام تامین اجتماعی ی موجود در دستور کار آن ها است.

تلاش های احزاب اپوزسیون کشور های اروپایی در دفاع از حقوق مهاجرین و اقلیت ها ی قومی از آن جا که بر جنبش اجتماعی مستقل نیروی کار و زحمت متکی نبوده نتوانسته است به جایی برسد. اما بحران نظام های سرمایه داری، فاش شدن فضاحت های مالی کارورزان بانکی و دولت های حامی آن ها، غارت اندوخته های دولت و سرزیرکردن آن ها به جیب سرمایه داران بانکی و ربایی چهره ی فاسد و عوامفریبانه ی این دولت ها را عریان ساخته و زمینه ی ایجاد جنبش اجتماعی نیرومندی را فراهم کرده است. جنبشی که کارگران مهاجر و اقلیت های قومی در همه ی کشورها جزئی از استخوانبندی اصلی آنرا تشکیل می دهند. این جنبش البته در راس خواست های خود باید رفع تبعیضات گوناگون از جمله تبعیض در حوزه ی تحصیل، بهداشت و درمان، اشتغال، حداقل دستمزد برای همه ی کارگران، مهاجران و اقلیت های قومی متناسب با افزایش تورم و هزینه های مختلف زندگی، بدون در نظر گرفتن رنگ، نژاد، ملیت و جنسیت و بالاخره سر پناهی در خور شأن انسانی را قرار دهد. زمینه های شکل گیری این جنبش را چه در کشور خود چه در اروپا شاهدیم. به تقویت هرچه بیشتر آن یاری رسانیم.

بیست هفت سپتامبر ۲۰۱۰

یاد داشت ها

۱- روزنامه ی فاینانشل تایمز- ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۰

۲- روزنامه استاندارد - ۱۸ سپتامبر ۲۰۱۰

۳- روزنامه فاینانشل تایمز- ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۰

۴- گزارش کانال یک تلویزیون اطریش

۵- نگاه کنید به بررسی آژانس اتحادیه اروپا برای حقوق اولیه . مندرج در روزنامه وینر



علیه مجازات اعدام ...

آموزش که این عوامل خود، باعث پیدایش و افزایش خشونت و جرم و جنایت در جامعه می شود. در نتیجه، اعدام ابزاری است برای حذف فیزیکی انسان ها و نیز یرفتن مسنولت برای باز سازی افراد. نقش یک دستگاه قضایی مستقل در یک جامعه، نه طرح و برنامه ریزی کردن برای قتل افراد به صورت قانونی، بلکه فراهم کردن یک محاکمه عادلانه و بی طرف و زمینه برای بازسازی افراد بازگشت آنها به جامعه است. هر چه در جامعه ای شان و منزلت انسانی بیش تر رعایت شود، خشونت در آن بیشتر کاهش می یابد. بهبود وضعیت اقتصادی، تامین حداقل زندگی، مبارزه مستمر با فرهنگ پدر سالاری، برابری و برابری در عمل بین زن و مرد، آموزش و پرورش همگانی موثرترین راه مقابله با خشونت در جامعه است. در نتیجه وظیفه ما است که برای کاهش خشونت، در وهله اول با خشونت دولتی یعنی اعدام مخالفت کرده و برای لغو مجازات اعدام، مبارزه کنیم. در این راه میتوان مبارزات و تجربیات کشورهای که در این راه موفق بوده اند را راهنمای عمل خود قرار داد.

انسانی کردن مجازات و بعد ها لغو اعدام همیشه از دغدغه های روشنفکران و مبارزان راه آزادی و برابری بوده و قدمتی طولانی دارد. در عصر رنسانس تلاش های زیادی برای انسانی کردن مجازات ها صورت گرفت و در مواردی مجازات مرگ به جرمه های نقدی تقلیل پیدا کرد. در فرانسه سزار بکاریا در سال 1764 در کتاب "جرایم و مجازات" به بحث در باره غیر موثر بودن مجازات اعدام پرداخت. انتشار این کتاب به بحث جدی و جنبشی در باره لغو اعدام دامن زد که ولتر هم در آن شرکت داشت. سال ها بعد ویکتور هوگو در کتاب "آخرین روزهای یک محکوم" بحث را دوباره باز کرد و با زمینه سازی ایجاد شده در جامعه طرح لغو اعدام رابه مجلس بردولی در مجلس رای نیاورد. مبارزه برای لغو اعدام در سراسر قرن 18 و 19 ادامه داشت. قرن بیستم قرن ثمر دادن تدریجی مبارزات است. البته لازم به یاد آوری است که اولین لغو اعدام در چین در سال 747 توسط خاندان تانگ صورت گرفت، سرزمینی که امروزه بیشترین تعداد اعدام را دارد. و بعد در سال 1786 میلادی ایالت توسکانیای ایتالیا مجازات اعدام را لغو کرد. در آمریکا در ایالت میشیگان در سال 1846 به نوبه خود این مجازات را لغو کرد.

و اما در قرن بیستم ابتدا کشورهای امریکای لاتین و بعد به تدریج کشورهای اروپایی مجازات اعدام را لغو کردند. پرتغال، المان، ایتالیا، اسپانیا از پیشتاران بودند. متاسفانه فرانسه علیرغم زمینه فراوان و تلاش روشنفکران و مبارزان، تنها در سال 1981 و با تلاش فراوان روبرت بدانترو وکیل سر شناس و سوسیالیست در حکومت سوسیالیست ها مجازات اعدام لغو شد. چند کشور و از جمله ترکیه اخیرا اعدام را لغو کرده اند.

آیا برای ما علیرغم تجربیات پر بار کشورهای دیگر و با توجه به آنچه در جمهوری اسلامی بر ما روا رفته است، یعنی حداقل هزاران هزار کشته، باز شکی باقی است؟!

من فکر می کنم بیش از هر زمان وقت آن فرا رسیده است که همگان فریاد بر آوریم نه به اعدام و لغو بی قید و شرط مجازات اعدام را از همین امروز پی گیریم. از همین امروز!

و بالاخره سخن را با این عبارت زیبا و بسیار انسانی روبرت بدانترو به پایان می برم که بعد از پیروزی لغو اعدام در فرانسه گفت: علیرغم لغو اعدام در فرانسه، برای من مبارزه تا زمانی که مجازات اعدام در سراسر دنیا لغو نشود ادامه دارد، تا زمانی که آخرین دولت آن را بپذیرد. برای من حقوق بشر مرزی نمی شناسد پس من کار خود را تمام شده نمی دانم و در کنار شما جهانیان مبارزه را ادامه می دهم.

برای آن که اعدام در ایران و سراسر جهان لغو شود از پای ننشینیم.

انتلاف جهانی علیه مجازات اعدام، هر سال در کنگره های خود تلاش های بسیاری در این جهت انجام داده است. در پی این تلاش ها اتحادیه اروپا در 10 اکتبر 2003 قطع نامه ای راجهت لغو مجازات اعدام صادر کرد و در 19 ژون 2007 قطع نامه مذکور را به مرحله اجرا در آورد. از 10 اکتبر 2007 این انتلاف تلاش کرده است تا قطع نامه ای رابه سازمان ملل ارائه دهد و خواهان لغو اعدام و قبول آن به وسیله تمامی اعضاء آن شود. با توجه به نفوذ دو کشور امریکا و چین (دو کشوری که در آنها هنوز مجازات اعدام وجود دارد) این امر با مشکلات جدی روبرو است. از این رو این انتلاف، از سال 2009 کمپین گسترده ای رابرای قبول این قطع نامه به وسیله حد اکثر اعضاء سازمان ملل به راه انداخته است.

تا کنون حدود 140 کشور در سراسر جهان لغو مجازات اعدام را پذیرفته اند. طبق آمار سال 2009 عفو بین الملل، هنوز در 58 کشور مجازات اعدام، اجرا می شود. از بین این کشورها چین، ایران، عربستان، پاکستان، امریکا و عراق در رده بالای جدول قرار دارند.

ایران هر چند به لحاظ تعداد اعدامی هادر رده دوم بعد از چین قرار دارد اما به نسبت جمعیت در رده اول قرار می گیرد.

مجازات اعدام در ایران نه تنها سیاست "چشم در برابر چشم" که سیاست ترور و وحشت برای حکومت کردن است. در ایران کودکان (افراد زیر 18 سال)، دیوانگان، اقلیت های مذهبی و قومی، هموسکسول ها، مرتدین، مخالفان سیاسی، زنان، کفر گوین و..... اعدام میشوند.

جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدا، پایه حاکمیت خود رابر چوبه دار بنا نهاد. دادگاه انقلاب اسلامی (نوعی دادگاه صحرایی) ستون اصلی استقرار حکومت جمهوری اسلامی شد. دستگاه قضایی و قانون گذاری به سرعت، تنها به ابزاری در دست حکومت دینی تبدیل گردیدند.

بر بستر چنین شرایطی، تنها حاکم بر سر نوشت مردم، دولت دینی است که برای حکومت خود همه چیز را مجاز می شمارد. کشتار مردم کردستان و ترکمن صحرا، اعدام های بی شمار دهه 60، قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67، قتل های زنجیره ای، کهریزک ها، کشتار و اعدام های، خیزش اخیر مردمی نمونه ای از کارنامه سیاه سی و چند ساله حکومت جمهوری اسلامی است که به بهانه و روش های مختلفی به حذف فیزیکی انسان ها دست زده است.

قربانیان دیگر اعدام در ایران: قربانیان سنگسار این وحشیانه ترین نوع اعدام، رانده شدگان از جامعه، قربانیان فقر اقتصادی و فرهنگی هستند که جمهوری اسلامی با حذف فیزیکی آنها از علل پیدایش جرم، که خود مسبب اصلی آن است طرفه می رود و با ادعای استقرار امنیت در جامعه، با ظاهر قانونی، خود به قتل افراد دست می زند.

و اما وظایف ما:

دفاع از حق زندگی و نیز یرفتن هیچ بهانه ای برای گرفتن آن. حق زندگی، این پایه اصلی حق انسانی که حقوق دیگر، بدون آن بی معنا است. دفاع از حق شهروندی در وهله اول دفاع از حق حیات و در نتیجه مخالفت بی قید و شرط با مجازات اعدام است. چرا که اعدام بیهوده، غیر موثر و نا عادلانه است و بر خلاف استدلال طرفداران آن، مطالعات متعدد در کشورهای مختلف نشان داده است که حکم اعدام نه تنها مانع خشونت در جامعه نشده که باعث افزایش آن شده است. و در کشورهایی که مجازات اعدام وجود دارد جرم و جنایت کاهش نیافته که افزایش نیز یافته است (نمونه مشخص آن ایران و امریکا است). اعدام راه فراری است برای نیافتن علل اصلی جرم و جنایت. چشم بستن است بر نابرابری های اقتصادی اجتماعی در یک جامعه طبقاتی، وجود فرهنگ دیرپای پدر سالاری، فقر فرهنگی و عدم

ده اکتبر ، جدال جهانی ...

زنای محصنه، مسیحی شدن يك مسلمان، کافر شدن يك مسلمان، بهایی بودن، مبارزه سیاسی با حکومت مذهبی و ... اصولا در اسلام، مجازات اعدام ادعای تحقق و یا جبران دو " حق " را دارد: حق الناس و حق الله. قصاص ابزار مقابله این دین برای جبران حق الناس (مردم) است و در این زمینه با دقت میکروسکوپی _ همچون سلف خود تورات _ نظر داده است. « آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن، جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش، دندان در برابر دندان، و زخم در برابر زخم » (سوره المانده)

و البته همچون مورد « مدرن » اوجی. سیمسون در امریکا (به فرض مجرم بودن اش) طبقات ثروتمند می‌توانند به ضرب پول از مجازات در برونند. پرداخت دیه در قوانین اسلامی راه در رفتن مجرم پولدار است.

اما حق الله شامل جرایمی می‌شود که محاربه با خدا، شرک، ارتداد و ... پنداشته می‌شوند که تماما مبنای عقیدتی و یا مخالفت سیاسی دارند. سوره توبه در قرآن پر از آیات مربوط به این مساله است. البته از آنجا که ایران و جهان در 1400 سال پیش به سر نمی‌برند، پس حتی برای رژیم فاشیستی همچون جمهوری اسلامی نیز اکنون دشوار است که علنا دگراندیشی را جرم ببندارد به همین خاطر دایما منکر وجود زندانی عقیدتی و سیاسی در ایران می‌شوند.

اما برای این‌که به اصطلاح استدلالات مدافعین حکم اعدام نیز بی‌جواب نماند، لازم است خلاصه‌وار هم که شده نظری به دلایل شش‌گانه عمده آن‌ها ببیند. ولی قبل از آن لازم است دیدگاه مارکسیزم را در رابطه با نحوه برخورد با مقوله جرم و جنایت مورد بررسی قرار دهیم. در این رابطه به ویژه تنوری « زخود بیگانگی » انسان از جایگاه عمده‌ای برخوردار است.

نظام سرمایه‌داری که اینک بر تمام جهان سایه خود را گسترانده، سیستمی مبتنی بر نابرابری طبقاتی می‌باشد. در این نظام، اقلیتی از جامعه به خاطر مالکیت بر ابزارهای تولیدی و خدماتی و کنترل سرمایه، این موقعیت را دارند که از طریق به استثمار کشیدن اکثریت جامعه، روز به روز بر ثروت و قدرت خود بیافزایند. آن‌ها در این راستا، دولت و قدرت سیاسی حاکم را نیز در خدمت دارند و از آن برای انقیاد، سرکوب و تامین هژمونی فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک خود بهره می‌جویند. این فراسیون اجتماعی اقتصادی به دلیل ارتزاق از قبل همین نابرابری حاکم بر جامعه، انبوه انسان‌های مزدبگیر و زحمتکش را در موقعیتی قرار می‌دهد که قادر به اخذ تصمیم آزادانه نیستند. البته در این نظام، ظاهرا انسان‌های کارگر برخلاف بردگان " آزادند " که نیروی کار خود را به سرمایه‌دار و کارفرمای خصوصی یا دولتی بفروشند و یا نفروشدند و کسی به ضرب قانون و تفنگ، قادر به بکار واداشتن آن‌ها نیست یعنی ظاهرا هیچ‌گونه جبر سیاسی در کار نیست. ولی واقعیت این است که اکثریت کار و رنج با يك اهرم زیربنایی دیگر که همانا جبر اقتصادی باشد، عملا از آزادی محروم می‌شوند، چرا که تن ندادن به فروش نیروی کار مساوی است با مرگ ناشی از گرسنگی.

نظام سرمایه با آن که از همگان انتظار دارد نیروی کارشان را به معرض فروش گذارند، قادر و مایل نیست حق کار را برای همگان به رسمیت بشناسد و آن را به مورد اجرا گذارد. قادر نیست برای این‌که چرخ‌های سیستم سرمایه‌داری بدون بروز بحران‌های ادواری و ساختاری نمی‌چرخد و عموما بیکاری میلیونی همزاد نظام سرمایه است. مایل نیست برای این‌که وجود بیکاران حکم ارتش ذخیره کار را برای طبقه بورژوا دارد که با بهره‌گیری موثر از آن قادر است قدرت چانه‌زنی بخش شاغل طبقه کارگر را برای بهبود سطح معیشت خود کاهش دهد.

و می‌دانیم و این را حتی دانشگاه‌ها و انستیتوهای جامعه‌شناسی بورژوازی نیز تایید می‌کنند که بیکاری و فقر و عوارض روحی و خانوادگی ناشی از آن یکی از عوامل مهم بروز ناهنجاری‌های اجتماعی نظیر اعتیاد، دزدی، فحشا و جنایت و خشونت است. ناگفته پیداست که بسیاری از ناهنجاری‌ها و تبهکاری‌ها دارای ریشه‌ها و علل بسیار متنوعی است که نادرست است آن را به شیوه‌ای اکونومیستی، صرفا ناشی از بیکاری بدانیم. به هر حال نباید از یاد برد که انبوه مزدبگیران شاغل نیز به رغم اشتغال قادر نیستند لاقلا در

بطوریکه اکنون از میان 200 کشور جهان ، حدود 130 کشور حکم اعدام را یا از قوانین خود حذف کرده اند و یا در عمل از به اجرا گذاشتن آن خودداری می‌ورزند. اما متأسفانه در دهها کشور و در راس آنها : چین ، ایران ، عربستان ، امریکا ، عراق و ... مجازات مرگ کماکان به مورد اجرا گذاشته میشوند . جمهوری اسلامی ایران در طی سال گذشته بیش از 300 نفر را به جرائم سیاسی یا غیر سیاسی اعدام کرده است . این مسئله رژیم آدمکش ولایت فقیه را بعد از چین قرار میدهد . ولی اگر جمعیت چین را با ایران مقایسه کنیم آنگاه باید بگوئیم که رژیم اسلامی ایران ، به نسبت جمعیت ، رکورددار حکومت‌های جهان در بکارگیری ماشین مرگ است .

این خود نشان میدهد که مبارزه سختی در پیش است چرا که مجازات اعدام و « ضرورت ناگزیر آن برای مقابله با تبهکاری »؟! هنوز برای بسیاری از دولت‌ها و حتی بخشهایی از توده های مردم کماکان « عادی » ، « معقول » و « عادلانه » جلوه می‌کند. از ایران جهان سومی گرفته تا امریکای جهان اولی، هنوز جوخه‌های تیرباران و تیرک اعدام و یا صندلی الکتریکی و آمپول کشنده، حق حیات انسان‌ها را به ریشخند می‌گیرند و قانون « قصاص » عهد بربریت را جامه عمل می‌پوشانند. از این‌رو درافتادن با به اصطلاح استدلالات منادیان مرگ و نیستی، بخشی گریزناپذیر از رزم اجتماعی و سیاسی همه انسان‌های آزاده و ترقی‌خواه محسوب می‌شود.

ظاهرا طرفداران مجازات اعدام، برای توجیه اعتقاد و عمل خود « استدلالاتی » نیز در چنته دارند. آخر هرچه باشد آن‌ها در هزاره سوم زندگی می‌کنند و نمی‌شود همان حرف‌های عصر « جاهلیت و توحش » را تکرار کرد. چکیده "دلایل" ایشان به قرار زیر است:

1- کیفر اعدام سبب کاهش ارتکاب به جرم می‌شود. 2 - حکم اعدام قاتل، اولا مرهمی است بر درد و رنج خانواده مقتول و ثانيا اجرای آن توسط حکومت مانع از بروز هرج و مرج و انتقام جویی خودسرانه و گاه زیاده‌طلبانه بازماندگان مقتول می‌گردد. 3 - مجازات مرگ سبب ایجاد نوعی ترس در میان مردم می‌شود تا مبادا به فکر تبهکاری بیافتند بی آن‌که تاوانی سنگین برای عمل‌شان بپردازند. 4 - عمل اعدام و معدوم نمودن تبهکاران سبب بهسازی و پاکسازی جامعه بشری می‌شود. اگر میکروب و ویروس سلامتی انسان را به خطر می‌اندازند، تبهکاران و جانیان نیز تندرستی جوامع بشری را تهدید می‌کنند. 5 - بخشی از جرایم خصلت ژنتیک دارد یعنی مجرم، مادرزادی دارای ژن‌های تبهکاری است. از اینرو مقصر شمردن حکومت و نظام اجتماعی اقتصادی موجود در پدید آوردن مفاسد و جرایم اجتماعی حرف‌های مفتی است که تنها از مغز " پوک و طبقاتی " کمونیست‌ها ناشی می‌شود، 6- مجازات اعدام وسیله‌ای برای کاهش خشونت اجتماعی و سیاسی است و بدون آن هرج و مرج جامعه را فرا می‌گیرد و...

متناسب با این " دلایل " در هر کشور معین، بسته به عوامل تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، سیاسی و اقتصادی مختلف تفسیرات و اضافات گوناگون و مشخصی به استدلالات فوق‌الذکر افزوده و یا کاسته می‌شود.

برای نمونه مجازات مرگ در امریکا در حال حاضر فقط برای مجازات قتل عمد به کار گرفته می‌شود و کسی را به خاطر جرایم اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به مرگ محکوم نمی‌کنند اگر هم نظیر مومیا ابوجمال (روزنامه‌نگار سیاهپوست امریکایی که حکم اعدامش به رغم گذشت 18 سال تحت فشار مردم به اجرا درنیامده) به اعدام محکوم شوند حتما يك پاپوش قتل برایش جفت و جور می‌کنند.

اما در ایران اسلامی که استبداد مضاعف مذهبی با استبداد " نرمال " سیاسی عجین شده، کیفر اعدام صرفا برای مجازات قاتل صادر نمی‌شود بلکه طبق قوانین اسلامی این رژیم، مجازات جرایم عقیدتی، سیاسی، جنسی، اقتصادی و غیره نیز در مواردی مرگ است. مثلا

سه پنجم سیاره ما حتی نیازهای اولیه و نرمال خود و خانواده‌شان را تامین کنند. به علاوه تبعیضات اجتماعی گوناگون از تبعیض جنسی گرفته تا نژادی و ملی، از سرکوب‌های سیاسی گرفته تا فشارهای مذهبی، نقش مهمی در پدیداری انواع ناهنجاری‌های اجتماعی ایفا می‌کنند.

بنابراین مارکسیزم معتقد نیست که اکثریت انسان‌ها در نظامات سرمایه‌داری "آزاد" به دنیا آمده و "آزادانه" رشد می‌کنند. انسان در این نظام اسیر از خود بیگانگی است و قادر نیست به دلیل عملکرد ناشی از عوارض گوناگون اقتصادی، سیاسی، خانوادگی و روانی این نظام، "قائم به ذات" گردد، یعنی "سوار" بر شخصیت خود شود. اکثریت ستمکش جوامع سرمایه‌داری، به معنای حقیقی کلمه "حاکم بر سرنوشت خود" نیست نه به لحاظ برابری سیاسی و نه به لحاظ برابری اقتصادی.

این شعور اجتماعی نیست که وجود اجتماعی انسان‌ها را تعیین می‌کند، بالعکس این وجود اجتماعی یعنی زیربنای اقتصادی است که در تحلیل نهایی، رویبای سیاسی، اجتماعی و رفتاری جامعه را رقم می‌زند. بنابراین ما نه تنها اعدام و شکنجه را به رسمیت نمی‌شناسیم بلکه دقیقاً با درک بورژوازی از مقوله جرم و جنایت نیز از اساس مرزبندی داریم. ما معتقد نیستیم که هیچ جرمی ریشه مادرزادی داشته باشد. "جنایتکارترین" آدم‌ها نیز وقتی کودک بودند "معصوم" بودند، مشغول بازی‌ها و سرگرمی‌های کودکانه خود بودند. حتی اسلام نیز که این قدر بر قصاص و مجازات مرگ می‌گوید معتقد است که کودکان "معصومان" و در صورت مرگ مستقیماً به "بهشت" می‌روند. این البته تناقض آن‌هاست که چگونه کودک بی‌گناه در سنین بالگی قادر و یا مایل به ارتکاب جرم می‌شود، خانواده، جامعه، دولت و در تحلیل نهایی زیربنای اقتصادی اجتماعی چه بلایی به سرش آورده، چه گلی به سرش زده که اینک از عمل او که ناشی از خودبیگانگی اوست شرمنده و یا خشمگین است. اگر نظام اجتماعی حاکم با اعدام قاتل از او انتقام می‌گیرد و خون را با خون می‌شوید، پس چه کسی باید از جامعه انتقام بگیرد که کودکان سرخوش و بازیگوش خویش را در سنین بالگی همچون جنایتکار تحویل جامعه بشری می‌دهد؟!

بنابر گفته‌های فوق ما نه تنها با مرگ و شکنجه قربانیان ناهنجاری‌های نظام طبقاتی مخالفیم بلکه با مجازات طولانی‌مدت، بی‌خاصیت و بی‌هدف تبهکاران نیز مخالفیم. در واقع ما از نقد زندان بزرگ سرمایه به نقد زندان‌های مشخص می‌رسیم. زندان در دیدگاه ما می‌بایست مرکز بازپروری تبهکاران و محیطی برای کسب آموزش، تخصص، درمان روانی، بهبود روحی-عاطفی، و در یک کلام دمیدن احساس مفید بودن در روح و جان آن‌ها باشد و این در چارچوب سرمایه‌داری تحقق ناپذیر است. زندان‌های این نظام اگر محل شکنجه و زجرکش کردن تدریجی و روانی نمودن زندانیان نباشند، محیطی برای رفع از خودبیگانگی از آنان نیستند. در زندان‌های کنونی، زندانی علی‌القاعده "فاسدتر" و "تبهکارتر" راهی جامعه می‌شود تا بار دیگر چرخه جنایت، دستگیری و اسارت را تکرار کند.

اما مقوله جرایم به اصطلاح سیاسی حدیث دیگری است که آن را از دو زاویه مختلف باید مورد بررسی قرار داد. نخست این‌که طبقه سیاسی حاکم برای تداوم حکمرانی‌اش و سلب حق حاکمیت از اکثریت محروم، به طور علنی و یا پوششی، سعی در انقیاد و سرکوب مخالفین فرمانروایی خود می‌کند، یعنی استبداد سیاسی.

برای مقابله با این وضع بسته به شرایط سیاسی و ذهنی جامعه، گروه یا گروه‌هایی از مردم دست به واکنش می‌زنند. گاه اعتراض شفاهی و گاه راهپیمایی و اعتصاب و البته گاهی نیز قیام و جنگ مسلحانه. این اما در قاموس رژیم مستبد، "جرم" تلقی می‌شود. حال آن‌که کمونیست‌ها خلاف آن می‌اندیشند، نه بدین خاطر که خون و خونریزی را لازمه گریزناپذیر هر نبرد طبقاتی و سیاسی ارزیابی کنند، بلکه بدین خاطر که طبقه حاکمه به دلیل بستن منقذهای ابراز وجود سیاسی و عقیدتی برای توده‌های مردم، امکانات قانونی بیان و اعتراض را از آن‌ها سلب کرده است.

ما اتفاقاً خوشحال خواهیم شد و آن را بسیار سودمندتر می‌بینیم هرگاه بورژوازی و دولت مبتنی بر اراده اقلیت بهره‌کش، بی‌هیچ مقاومتی و کاملاً مسالمت‌آمیز تسلیم عزم توده‌های میلیونی و لگدمال شده برای

استقرار آزادی و برابری شود، اما علی‌العموم اقلیت استثمارگر مایل نیست و دلیلی نمی‌بیند که بدون مقاومت و کاربرد قهر تسلیم اراده مردم بشود. از این‌رو مبارزات "غیرقانونی" و از جمله کاربرد روش‌های شورشی و قهرآمیز در بسیاری موارد اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. دوم این‌که اگر شورش و کاربرد قهر توسط ستمکشان نشانی از جرم ندارد، کاربرد خشونت و خونریزی توسط عوامل و مزدوران طبقه حاکمه چطور؟

در این رابطه نیز ما اگرچه خواهان مجازات عادلانه کلیه جنایتکاران جنگی و حکومتی برای آگاه‌گری اذهان عمومی داخلی و خارجی هستیم، اما به هیچ‌وجه شکنجه و اعدام آن‌ها را تجویز نمی‌کنیم حتی اگر آدمی از قماش هیتلر و لاجوردی باشند. چرا که ما خود این جنایتکاران را معلول می‌دانیم و نه علت. این سیستم طبقاتی مبتنی بر فقر، جنایت و بازتولید ناهنجاری اجتماعی و روانی است که باید در پای میز واقعی محاکمه بنشیند. اگر هیتلر وجود نمی‌داشت سرمایه‌داری آلمان در دوره جنگ جهانی دوم، مسلماً آدم دیگری را برای اجرای مقاصد امپریالیستی خود به کار می‌گرفت. به همین خاطر است که می‌گوییم "شخصیت‌ها نیستند که تاریخ را می‌سازند، بلکه تاریخ است که شخصیت‌ها را می‌سازد." اصولاً مارکسیزم مخالف کشتن شخصیت‌های "حقیقی" است. اما مرگ شخصیت‌های "حقوقی" (اگر در این‌جا عمداً آن را مساوی با سیستم بیندازیم) را حیاتی می‌داند. به تعبیر مارکس باید «به طور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایت‌هایی را به وجود می‌آورد.»

اما برای این‌که بحث ما سوسبالیست‌ها در مورد رد مجازات اعدام برای توده‌های میلیونی که در طی قرون با انواع سنن و سموم عشیرتی، مذهبی و طبقاتی در مورد ضرورت قصاص مجرمین اشباع شده‌اند، قابل قبول باشد صرفاً نباید به یک تحلیل طبقاتی از مقوله جرم و جنایت و نیز پدیده از خودبیگانگی انسان‌ها بسنده نمود. در واقع برای این‌که در عرصه کارزار فرهنگی ایدئولوژیک با هژمونی جافتاده طبقه حاکمه مقابله کنیم لازم است وارد "حیات خلوت دلایل جدی" آن‌ها برای تداوم حکم ضدبشری اعدام شویم. از این رو با هم مروری کوتاه خواهیم داشت به «استدلالات» ایشان.

دلیل اول: کیفر اعدام سبب کاهش ارتکاب جرم می‌شود!!
با یک مراجعه گذرا به آمار جرم و جنایت در کشورهایی که تحت فشار جنبش آزادیخواهانه مردم، تن به لغو مجازات اعدام داده‌اند، نظیر کانادا یا کشورهای اسکاندیناوی، اثبات می‌شود که در قیاس با مثلاً ایالات متحده، نه تنها زیادت نیست بلکه کمتر است و همچنان که سازمان عفو بین‌الملل نیز در جمع‌بندی‌های متعدد خود نشان داده، لغو مجازات اعدام در کشورهای گوناگون طبق آمار و ارقام انکارناشدنی، به هیچ‌وجه سبب تشویق قتل و جنایت و صعود آن نشده است. برای نمونه فکر نمی‌کنم در هیچ کشوری مثل ایران آدم‌ها را به خاطر حمل و یا مصرف مواد مخدر اعدام کرده باشند. اما می‌بینیم که به رغم این شقاوت، به اعتراف خود مسوولین رژیم اسلامی تنها در ظرف یک سال تعداد دانش آموزان معاد به دو برابر افزایش یافته است و باز می‌دانیم که کشور ما یکی از "معتادترین" کشورهای جهان است.

دلیل دوم: اعدام قاتل، اولاً مرهمی است بر رنج بازماندگان مقتول و ثانیاً وسیله‌ای است برای جلوگیری از بروز هرج و مرج و انتقام خودسرانه و گاه زیاده‌طلبانه بستگان مقتول!!
در پاسخ باید گفت اولاً برای جبران رنج یک عده آیا باید خانواده فرد خطاکار را داغدار کرد و "رنج" را به آنان منتقل نمود؟ در واقع درد به جای مداوا به جان و جان‌های دیگری منتقل شده است. ثانیاً تحقیقات روان شناسانه ثابت نموده که در بسیاری از موارد، اعدام قاتل به هیچ‌وجه سبب آرامش خاطر بازماندگان مقتول نشده است. "خون را با خون نمی‌توان شست" این صرفاً یک تز علمی در حوزه رنگ شناسی نیست، یک ضرب‌المثل زیبای ایرانی نیز هست. ثالثاً این نیز محرز نیست که با مرگ قاتل، عطش انتقام در خانواده مقتول خاموش شود. در موارد متعددی دیده شده که حتی پس از اعدام قاتل

نیز فرد یا افرادی از خانواده او طعمه انتقام جویی کور شدند. اینها به جای این نوع ترهات و حرافی پیرامون هرج و مرج بهتر است این مساله را در جامعه جا بیاندازد که با خون و خونریزی نمی‌توان مرهمی بر هیچ درد و رنجی گذاشت. تشویق بشردوستی و نوع‌دوستی و استقرار آزادی و برابری بی حد و حصر مهم‌ترین راه جلوگیری از عصیان‌های فردی و جمعی است.

دلیل سوم: مجازات اعدام سبب ایجاد ترس در میان مردم می‌شود تا کسی دیگر به فکر قتل و تبهکاری نباشد!!

این به اصطلاح دلیل را دیگر بسیاری از مراکز آمارگیری و حتی ادارات پلیسی جوامع سرمایه‌داری نیز به پیشیزی نمی‌خرند. مثال بالا در مورد اعدام قاچاقچیان در ایران و نیز اعدام ده‌ها هزار دگراندیش به جرم مخالفت سیاسی با جمهوری اسلامی نه از میزان ترافیک مواد مخدر کاسته و نه سبب فروکش خشم مردم کشورمان از استبداد مذهبی حاکم شده است. در آمریکا نیز که هنوز صندلی برقی کار می‌کند، در بسیاری از محلات شهرها شب‌ها حتی پلیس تا دندان مسلح نیز جرات قدم‌زنی در خیابان و گشت سواره ندارد حال آن که در کانادا که مجازات اعدام لغو شده، این وضع کمتر دیده می‌شود.

دلیل چهارم: مجازات اعدام، سبب پاکسازی یک ویروس مسری از پیکر جامعه بشری می‌شود و به پاکیزگی و بهسازی محیط اجتماعی مدد می‌رساند!!

در این " استدلال " چند پارامتر اساسی گم است : نخست این‌که فرد تبهکار را قابل اصلاح نمی‌داند و از تر " جرم ژنتیک " طرفداری می‌نماید، دوم این‌که جامعه و مشخصاً نظام اجتماعی اقتصادی موجود را برای تولید و بازتولید تبهکاری مقصر نمی‌شناسد، و سوم این‌که چشم بر آمار کتمان ناشدنی جوامعی که هنوز ماشین مرگ در آن‌ها کار می‌کند می‌بندد. اعدام در این جوامع، سبب بهسازی محیط نشده بلکه بالعکس به بازتولید خشونت مدد رسانده است.

دلیل پنجم: بسیاری از جرایم خصلت " مادرزادی " دارند و نباید نظام و جامعه را مقصر شناخت و با نگهداری تبهکاران در زندان‌ها بر بودجه بیت‌المال فشار آورد!!

بورژوازی تاکنون در آزمایشگاه‌های خود میلیون‌ها دلار صرف نموده و می‌کند تا شاید با اثبات این " تز " همچون در زمان فروپاشی بلوک شرق ، فاتحه مارکسیزم و تحلیل طبقاتی و تنوری " زیربنا روبنا " را بخواند. اما برای رد این اراجیف، به ذکر یک مثال کوچک بسنده می‌کنم. دوستی می‌گفت یک روز سر کلاس درس زبان انگلیسی در کانادا، معلم از یک افسر پلیس تقاضا نمود که با شرکت در کلاس در مورد قوانین جاری صحبت کند. در وقت تنفس، آن افسر در پاسخ به یک سوال دوسم در مورد سیاست‌های احزاب افراطی راست کانادا گفت: من با سیاست‌های این احزاب مخالفم چون در صورت به قدرت رسیدن آن‌ها که یک وجهه‌اش کاهش و یا قطع مزایای اجتماعی (ولفر) برای فقرا جامعه خواهد بود، کار ما پلیس‌ها دشوارتر خواهد شد چرا که آمار جرم و جنایت افزایش خواهد یافت. لازم به تذکر است که همین جریان‌ات افراطی، سخت‌تر فدرال ابقای مجازات اعدام در کانادا هستند .

در ثانی اگر بورژوازی و رژیم‌های سرکوبگر به جای صرف میلیاردها جهت توسعه زندان‌ها، دادگاه‌ها، قوای انتظامی و نظامی، این پول را صرف حل و یا کاهش مشکلات عدیده اجتماعی و اقتصادی از جمله فقر و بیکاری می‌کردند، به راحتی می‌توانستند شاهد کاهش آمار بزهکاری باشند، ولی این‌ها ترجیح می‌دهند که این کار را نکنند چرا که وظیفه اساسی آن‌ها نه برقراری " عدالت " و مقابله با " جنایتکاران " بلکه جلوگیری از یورش اردوی کار و رنج به قلعه سرمایه و ممانعت از بروز انقلاب اجتماعی است. والا بسیاری از اساتید دانشگاه‌های غربی نیز اعتراف می‌کنند که تنها سهم کوچکی از مسابقه تسلیحاتی جهانی مثلا می‌تواند به قحطی و بی‌سوادی در کل قاره آفریقا پایان دهد.

دلیل ششم: مجازات اعدام به دلیل تنبیه خطاکاران، سبب کاهش خشونت می‌شود!!

در پاسخ باید گفت، از خشونت، خشونت زاده می‌شود نه صلح و صفا. همچنان که قهر عریان رژیم‌ها، عصیان قهرآمیز توده‌های لگدمال شده را به دنبال دارد. تحقیقات روانشناسی نیز ثابت نموده که بسیاری از والدین که نسبت به کودکان خود مرتکب خشونت و تنبیه بدنی می‌شوند، در دوران کودکی خود تنبیه شده‌اند و خشونت و آزار دیده‌اند. به علاوه در جوامعی نظیر کانادا که کودک‌آزاری جرم تلقی می‌شود و هم کودکان و هم والدین به روش‌های آموزشی و تربیتی صحیح ترغیب می‌گردند، تنبیه و آزار کودکان در قیاس با جوامعی نظیر ایران که مدعی است با واکنش خشونت‌آمیز نسبت به خشونتی معین می‌توان ریشه آن را خشکاند، به مراتب پایین‌تر است.

به علاوه جدا از دلایل فوق‌الذکر، حکم اعدام به لحاظ قضایی نیز دارای دو اشکال عمده است: اولاً نامطمئن است و ثانیاً بازگشت‌ناپذیر است. نامطمئن است چرا که در بسیاری موارد افراد بی‌گناه به دلیل عدم امکان اثبات بی‌گناهی خود، محکوم به مرگ می‌شوند. خلخلی جلاد در این باره یک بار به مزاح گفته بود اگر طرف بی‌گناه بود، چه بهتر، مستقیم به بهشت خواهد رفت!! بازگشت ناپذیر است، زیرا که در صورت پیدا شدن مجرم حقیقی و یا اثبات بی‌گناهی فرد معدوم، دیگر نمی‌توان حیات را به او بازگرداند. نتیجه این که چه به تحلیل طبقاتی مارکسیزم معتقد باشید چه نباشید، مجازات اعدام هیچ بنیان درستی ندارد که بتوان با پا کوبیدن بر آن، این ننگ جوامع مدعی تمدن را توجیه نمود.

منابع این مقاله:

- 1- ویکتور هوگو، درباره لغو حکم اعدام (خطابه در مجلس موسسان 15 سپتامبر 1848) ترجمه: ف. آزاد سرو، نشریه حقوق بشر، بهار 1365
- 2- حسین باقرزاده، اسلام و مجازات اعدام، مجله پر، فوریه 1997
- 3- کارل مارکس، مجازات اعدام، مجموعه آثار جلد هشتم
- 4- فردریک انگلس، منشا خانواده، دولت و مالکیت خصوصی
- 5- ب. افسانه، در نگرش نیستی، در ستایش زندگی، پاییز 1367
- 6- سایت سازمان عفو بین‌الملل www.amnesty.org

= تلویزیون برابری =



برنامه های تلویزیون برابری علاوه بر آدرس اینترنتی : www.radiobarabari.com از طریق تلویزیون " پیام افغان " از ماهواره های هات برد و تله استار پنج نیز پخش می شود: جمعه ها ده و نیم تا یازده و نیم صبح به وقت ایران هشت تا نه صبح به وقت اروپای مرکزی. مشخصات ماهواره: ماهواره هات برد: 13 شرقی، فرکانس 10971، سیمبل ریت 27500 ، پولاریزاسیون ، اف.ای. سی
